

## قرینیت جملات پیشین و پسین بر فهم جمله ﴿أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾

قاسم سبحانی فخر\* | هادی یساقی\*\*

### چکیده

مقاله حاضر تبیینی نو از آیه ۱۸۶ سوره بقره در باره استجابت دعا و پاسخی به پرسش‌هایی در باب چرایی عدم اجابت دعاهاست. برداشت ابتدایی از جمله ﴿أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ در آیه، اجابت هر داعی را می‌رساند، اما التزام به ظاهر آن، با قوانین حاکم بر جهان و نیز با واقعیات مشهود سازگار نیست. برای فهم مقصود، لازم است معنای جملات و ارتباط میان آنها، به درستی در آیه مورد نظر تبیین شود. با روش تحلیل محتوا، تک‌تک جملات تفکیک و تشریح شود؛ ارتباط آنها با کمک قرائن عقلی و نقلی روشن و واضح شود. با این روش یافته‌های نوآورانه پژوهش از این‌جا است که: خداوند همه آدمیان را عبد و مملوک خود معرفی می‌کند (عبادی) تا تفهیم کند که آنها با همه شؤن خود قائم به او و تحت اختیار او هستند؛ او با آنان معیت دارد؛ شاهد و ناظر آنهاست و صدا و انابه آنان را می‌شنود ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾. پس با ملاحظه این قیود، وقتی بنده از صمیم دل خدا را بخواند بی‌پاسخ نمی‌ماند، اما این خواندن باید با خواست فطری داعی و هماهنگی با نظام حاکم بر جهان (نظام تشریحی و تکوینی) باشد و اجابتش به رشد و کمال انسانی ختم شود (یا دستکم مانع رشد و کمال نباشد). نتیجه این که این قیود یا شروط برخاسته از عقل و نقل به منزله مخصص متصل یا مبین آیه خواهند بود. البته واضح است که اگر هدف داعی، خود دعا و حرف زدن با خدا و اظهار بندگی باشد (چنانچه دعای نهایی اولیاء، همین است)، دعا عین اجابت است.

### کلیدواژه‌ها

آیه ۱۸۶ سوره بقره؛ دعا، اجابت، سؤال، عبد، قرائن نقلی و عقلی، رشد.

\* استادیار گروه الهیات دانشگاه ابن سینا، همدان، ایران. (gh.sobhanifakhr@basu.ac.ir)

\*\* پژوهشگر و طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم؛ دانشجوی دکتری فلسفه موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه

ایران. | تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۱

## مقدمه

به نصّ قرآن کریم، غایت آفرینش انسان عبودیت و بندگی خدا تعالی است و انسان‌ها در این دنیا مأموریتی جز عبادت خدای یگانه ندارند.<sup>۱</sup> و عبودیت و بندگی خدا در اطاعت اوامر و نواهی او خلاصه می‌شود؛ اما این عبادت و اطاعت در نیایش و تکلم با خدا و اظهار نیاز به درگاه او تجلّی می‌کند. از این رو در برخی روایات، نیایش با خدا و سخن گفتن با او برترین عبادت شمرده شده است.<sup>۲</sup> نیایش و دعا از یک سو، جلوه عبادت و اطاعت است و از سوی دیگر راه بندگی و اطاعت در همه ابعاد را فراهم می‌کند؛ به وجود انسان وسعت می‌بخشد و راه را برایش هموار و سهل می‌کند تا مسیر بندگی را که معرفت و عمل صالح است با سرعت طی کند. علاوه بر اینها دعا و نیایش سعادت دنیوی را که آرامش است همراه دارد. از این رو، می‌توان گفت یکی از موضوعات مهم و شایسته بحث و تحقیق، در الهیات و معارف دین «دعا» است.

از آنجا که قرآن کریم برترین کتاب هدایت است، برای فهم و فراگیری حقایق مربوط به دعا و نقش آن در زندگی انسان در اولویت است. از این رو، در انتخاب موضوع برای بحث، این جهت نیز مورد توجه واقع شده است.

مقاله حاضر، در واقع، پاسخ به پرسشی است که از جمله ﴿أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ در آیه ۱۸۶ سوره بقره برمی‌خیزد.<sup>۳</sup> ظهور این جمله این است که اجابت دعای هر کس که خدا را بخواند قطعی است. خدایی که در عمل به وعده‌اش تردید روا نیست

۱. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات/۵۶)؛ ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا﴾ (توبه/۳۱).

۲. ﴿وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ﴾ (کلینی، ۱۴۰۷، ۲، ۴۶۶).

۳. ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ وقتی بندگانه از تو درباره من می‌پرسند، من نزدیکم، دعوت دعاکننده را وقتی مرا بخواند، پاسخ می‌گویم. پس آنها دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند شاید به رشد برسند. (بقره/۱۸۶).

وعده اجابت داده است. از سوی دیگر می‌بینیم که بسیاری از کسانی که فراوان دعا می‌کنند و از خدا حاجت می‌خواهند ولی به خواسته خود نمی‌رسند؛ بیماران فراوانی برای شفای خود دعا می‌کنند ولی شفا نمی‌یابند، بسیاری از کسانی که در رنج فقر اقتصادی بسر می‌برند برای رهایی از این رنج، پیوسته خدا را می‌خوانند ولی رهایی نمی‌یابند، بسیاری از کسانی که به ظلم ظالمان گرفتارند و برای خلاص خود، از صمیم دل خدا را می‌خوانند ولی خلاصی نمی‌یابند، بسیاری از کسانی که از فقدان فرزند رنج می‌برند و خدا را با سوز و گداز صدا می‌زنند ولی جواب نمی‌گیرند و بطور کلی دعا کنندگان برای رسیدن به خواست‌های خود فراوانند ولی اجابتِ وعده داده شده در ظاهر آیه، در همه جا محقق نشده نیست. پس با این اوصاف قطعی بودن اجابت دعا به چه معناست و چه توجیهی دارد؟ به عبارت واضح‌تر در جمله ﴿أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ واقعا چه نوع دعایی مقصود است؟

این پژوهش برای یافتن پاسخی تازه نسبت به تمام آنچه پیشتر محققین و اندیشمندان اسلامی و به صورت کلی متدینین ارائه داده‌اند، تلاش کرده است؛ ما در این مسیر ابتدا مجموع جملات تشکل دهنده آیه کریمه را تفکیک و مورد تحقیق و تدقیق قرار داده‌ایم؛ بعد از آن، نوع ارتباط میان شش جمله تشکیل دهنده آیه را که مانند پازل تکمیل کننده هم دیگرند را کشف و استخراج کرده‌ایم. به لحاظ معرفت‌شناختی، فهم و برداشت مفهومی از یک جمله در فهم و برداشت از جملات دیگر اثرگذار است و این را مفسرین قرآن با سیاق داشتن آیات بررسی کرده‌اند. از این رو، برای فهم آیه کریمه، تک تک جملات را به ترتیب مورد تحقیق قرار داده و پیون میان آنها را با سبک متفاوتی از مفسرینی که پیشتر این آیه را کنکاش نموده‌اند، نشان خواهیم داد.

از زمان نزول آیه کریمه تا کنون همیشه در طول تاریخ بودند کسانی که به جهت عدم

دقت در پیوند جملات آیه، در فهم آن به خطا رفته و آن گاه که دعاها و خواهش هایشان اجابت مورد نظرشان را نیافته در ایمانشان تزلزل ایجاد شده و شک کرده اند. این تحقیق امیدوار است با روشی که در کامل دیدن آیه تصویر کرده و قرائن پیشینی و پسینی جمله ﴿أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ را مورد نظر داشته، بتواند گامی در جهت فهم درست آن و شرایط استجابت مورد نظر از آیه برداشته و سطح توقعات و انتظارات را معقول و منطقی سازد!

### ۱. پرسش و پرسشگر

**جمله اول:** ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي﴾ «وقتی بندگانم از تو در باره من پرسیدند» مقصود از این جمله چیست؟ «عبادی» بندگان با پرسش کنندگان، چه کسانی بودند؟ چه چیزی را می خواستند در باره خدا بدانند؟ آیا پرسش کنندگان خدا باور و اهل معرفت بودند؟ یا اصولاً در زمان نزول آیه پرسشی (به این معنا که امروزه مراد می کنیم) نبوده و در واقع آیه به پیامبر شیوه پاسخ گویی به نوعی پرسش فطری و تکوینی را تعلیم می دهد؟ به بیان دیگر، «بندگان سائل» عصر پیامبر از وی چه انتظاری داشتند؟ می خواستند از وجود خدا باخبر شوند یا از حقیقت و ماهیت او یا از موقعیت و مکان او یا از صفات و افعال خداوند؟ که این مورد آخر اتفاقاً، حضور، شهود و اجابت او را شامل می شود!

از خود کلمه «عبادی» بدست نمی آید که پرسش کنندگان پیرو چه آیینی بودند. موحد بودند یا مشرک اهل معرفت بودند یا نه. با تحلیل کلمه عبد می توان به مقصود از آن پی برد. «عبد» یعنی انسان مملوک، کسی که خدا مالک اوست. مالکیت خدا با مالکیت غیر خدا متفاوت است؛ به گفته مرحوم علامه طباطبایی تفاوت مالکیت خدا با مالکیت غیر،

مانند تفاوت حقیقت با مجاز است؛ مالکیت خدا مطلق و بدون قید است، یعنی انسان (و هر موجود ذی شعور) در ذات صفات و افعال خود استقلال ندارد و به او وابسته است چنانکه در امور اعتباری و آنچه به او منتسب است استقلال ندارد. آنچه بالطبع و حقیقت ملک انسان است مانند اعضا و جوارح و نیز آنچه ملک اعتباری انسان است، همه در واقع ملک خداست و انسان بدون اذن تکوینی او توان تصرف ندارد بلکه وجودش متصور نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۳۰) این حقیقت عبد است که به موحد و مؤمن اختصاص ندارد و همه انسانها بلکه همه موجودات باشعور عباد او هستند. بنا بر این، سؤال در آیه ویژه صنف و گروهی از بندگان نیست و همگانی است هر چند کسانی از پیامبر سؤال کرده باشند چنانکه در شأن نزول بیان شد و به اصطلاح شأن نزول مخصص نیست. به بیانی دیگر، آیه در مقام بیان واقعیت امر است هر چند عبد چنین اعتقادی نداشته باشد و به ربوبیت خدا و بندگی خود معترف نباشد. گویا خدا می‌فرماید همه انسان‌ها بندگان و مملوک من هستند و کلیه شئون آنها وابسته به من و در دست من است. حال اگر در باره من پرسند پاسخ این است که: من نزدیکم و دعوت دعاکننده را وقتی مرا بخواند، پاسخ می‌گویم. پس آنها دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند شاید به رشد برسند. (بقره/۱۸۶)

افزون بر این که واژه عبادی از مملوکیت انسانها نسبت به پروردگار خود خبر می‌دهد، به لطف پروردگار نسبت به آنها نیز اشاره دارد و می‌خواهد آنها را به مقتضای عبودیت نزدیک کند. به عبارت دیگر آنها را مملوک و وابسته محض به خود معرفی می‌کند تا آنها را متوجه سازد که گوش به فرمان او باشند و بدانند خواسته‌های آنان در دست اوست. آیات دیگری در قرآن کریم وجود دارد که کلمه «عبادی» بکار رفته و همه بندگان،

صالح و غیر صالح را شامل است و اضافه به «یائی» (ضمیر متکلم) قرینه نمی‌شود بر اینکه تنها مؤمنان مقصود باشند. البته در برخی آیات، قرینه وجود دارد بر اینکه مقصود از «عبادی» بندگان صالح و خالص خداست مانند ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾ (فجر/۲۹) چنانکه در برخی آیات، مقصود بندگان ناصالح خداست مانند ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ (زمر/۵۶) که مخاطبش اسراف‌کاران و تبه‌کاران است و با این حال آنها را نیز عباد خود می‌شمارد و دست لطف بر سر آنها می‌کشد و می‌خواهد که برگردند تا مشمول مغفرت و رحمت ویژه الهی شوند.

اما پرسش آنها در باره خدا (عَنِّي) چه بود و از خدا چه می‌خواستند بدانند؛ آیا می‌خواستند از وجود خدا باخبر شوند یا از حقیقت و ماهیت او یا از صفاتش او یا از خصوص شهود و حضورش؟ خود جمله «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» با قطع نظر از دیگر جملات، تحمّل همه این وجوه و احتمالات را دارد و برای تعیین، به قرینه نیاز است که جملات بعدی می‌تواند قرینه باشد.

برخی مفسران بر این باورند که چون پرسش‌کنندگان، مشرکان حجاز بودند و آنها وجود خدا و خالقیت او را قبول داشتند، سؤال آنان از اصل هستی و خالقیت خدا نبود بلکه از ربوبیت، کیفیت تدبیر، اشراف، حضور، اجابت و کیفیت اجابت خدا بود. (جوادی آملی، ۱۳۹۰ش، ج ۹، ص ۳۹۸)

لکن پذیرفتن این نظر مشکل است زیرا نه تنها ثابت نیست که پرسش‌کنندگان مشرکان حجاز بودند؛ بلکه دلائلی وجود دارد بر اینکه آنها نبودند؛ زیرا اولاً (به اعتراف خود ایشان) شواهد و قرائن گویای این است که سوره بقره به استثنای چند آیه در دوازده یا هیجده ماه آغازین هجرت نازل شده است، یعنی از ابتدای هجرت تا شروع جنگ بدر.

تعدادی از آیات نیز کمی پس از پایان یافتن جنگ بدر و بعد از نزول انفال و آل عمران نازل شده که به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در لابلای آیات بقره قرار داده شد. (همان، ج ۱، ص ۳۵۰) ثانیاً در هیچ‌یک از شأن نزول‌های منقول برای آیه، نامی از مشرکان حجاز برده نشده است و ثالثاً اگر از شأن نزول‌های منقول بگذریم، آیه با این احتمال سازگارتر است که ممکن است بالفعل سؤالی رخ نداده باشد و سؤال تقدیری باشد؛ یعنی هر کس درباره من سؤال کند پاسخش این است. دو جمله بعد مشخص می‌کند که مقصود از سؤال چیست که توضیحش خواهد آمد.

## ۲. قرب خدا به بندگان

**جمله دوم:** «فأنتی قریب» من نزدیکم. مفهوم جمله روشن است لکن حقیقت قرب خدا به بنده‌اش به تبیین نیاز دارد. مقصود از قرب خدا به بنده خود چیست؟ قُرب در مقابل بُعد است و این دو مفهوم، به اصطلاح اهل فنّ از اضداد به حساب می‌آیند (مظفر، ۱۳۵۷ش، ص ۵۳). بی‌تردید قرب خدا به بنده خود، قرب مکانی نیست؛ اولاً مکان مخلوق خداست چه به قِدم زمانی عالم معتقد باشیم چنانکه حکما معتقدند و چه به حدوث زمانی عالم چنانکه متکلمین معتقدند. ثانیاً به اتفاق موحدان از حکما، خواه پیروان حکمت مشاء، خواه پیروان حکمت اشراق و خواه پیروان حکمت متعالیه، و نیز اهل تحقیق از متکلمین، خدا (واجب الوجود) موجودی مجرد است (ابن سینا، ۱۳۶۳ش، ص ۶ - ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۰۰؛ الشهرورزی، ۱۳۷۲ش، ص ۲۹۴) و البته موجود مجرد نسبت به اشیاء مادی، قُرب و بُعد ندارد.<sup>۱</sup> ثالثاً در همان حال که خدا به بنده‌اش نزدیک است ممکن است بنده از او بسیار دور

۱. و التحقیق انه لما ثبت تجزده عن الموادّ الجسمانیة كانت نسبته إلى الموجودات نسبة واحدة فكان محیطاً بكلّ ذرّة من ذرات الموجودات علماً (کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۲۱۱)

باشد «إِلَهِي مَا أَقْرَبَكَ مِنِّي وَ أَبْعَدَنِي عَنْكَ» (ابن طاووس، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۴۸) در حالی که در قرب مکانی نسبت بین دو طرف یکسان است.

مطابق آنچه از دیگر آیات قرآن کریم بدست می آید قرب خدا به بنده خود، حضور او با اسماء صفات خود است؛ او همراه بنده خود است ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ (حدید/۴). معیت و همراهی او معیت قیومیه است یعنی بنده در ذات و وجودش، در صفات و افعالش و در همه اموری که به او انتساب دارد، قائم به خداست و بدون او وجود، صفات، و افعالش و لو برای کمتر از یک ثانیه تصور ندارد و این مقتضای ربوبیت خدا نسبت به کائنات است. قائم بودن بنده به پروردگار خود در همه شئون، اقتضایش این است که خدا عالم به ذات و عوارض و جمیع حالات بنده باشد و از رگ گردن به او نزدیکتر باشد: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْأَرْدِ﴾ (ق/۱۶) چنانکه اقتضا دارد که هیچ حرکت و سکون و حتی تصور، تصدیق و تصمیمی بدون خواست و اراده پروردگار از بنده اش سرزنند و به تعبیر قرآن او میان آدمی و دلش فاصله است: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ (انفال/۲۴). واضح است که مقصود از قلب و دل همان نفس مدرکه انسانی است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۹، ۴۶)

به همین جهت (که معیت خدا با انسانها معیت قیومیه است)، با اثبات واجب الوجود به معنای دقیق<sup>۱</sup> همه صفات کمال و جمال برای او اثبات می شود. از این رو خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید الاعتقاد بسیاری از صفات و افعال را فرع بر اثبات واجب الوجود قرار می دهد (حلی، ۱۴۰۷ق، ص، ۲۹۰) بنا بر این، مقصود از قرب خدا ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ حضور و شهود او و علم او به انسان و خواستها و به راه برآوردن خواستهای او است

۱. به معنای موجودی که در ذات و صفات و افعالش به غیر وابسته نیست چون غنی مطلق است، در مقابل ممکن الوجود که موجودی است که در ذات، صفات و افعالش وابسته به غیر است یعنی فقیر است.

که با علم به همه شئون کائنات ملازم است و این حضور و شهود نتیجه همان عبد بودن و مملوکیت تکوینی است.

### ۳. قطعی بودن اجابت مؤمن

**جمله سوم:** ﴿أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ محتوای این جمله نتیجه و غایت جملات پیشین است؛ چون آدمیان بندگان من هستند و همه امور و شئون آنها بدست من است و من به آنها نزدیکم و حاضر و ناظر و شاهد بر آنها و خواست‌های آنانم، وقتی کسی مرا بخواند، دعوتش را اجابت می‌کنم. پس، این جمله مشخص می‌کند که سؤال از چیست. سؤال از ماهیت و حقیقت خدا نیست بلکه سؤال از این است که سؤال‌کننده مطمئن شود که خدا دعوتش را می‌شنود و اجابت می‌کند و نیز مشخص می‌کند که سؤال‌کننده موحد و مؤمن بالله است.

این بخش از آیه کریمه (که پرسش تحقیق برخاسته از آن است) با ابهام و چالش بیشتری مواجه است و از این جهت به توضیح بیشتری نیاز دارد؛ لذا با تحلیل آیه و روایات ائمه طاهرین علیهم السلام و بیان مفسران بزرگ پیرامون آن، نتایج مهمی بدست می‌آید که برخی از آنها را بر می‌شماریم:

#### ۳.۱. توانر روایات در اجابت دعا

احادیث فراوان در حد تواتر (معنوی) از معصومین در اجابت دعا و تأیید و تبیین آیه کریمه رسیده است. به عنوان نمونه: امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الإِجَابَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ» (سید رضی، ۱۴۱۴ق، حکمت ۳۱): کسی که خدا به او دعا تعلیم کرده از اجابت محروم نشود و کسی که او را توبه آموخته از قبول محروم نشود. نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «الدُّعَاءُ كَهْفُ الإِجَابَةِ كَمَا أَنَّ

السَّحَابَ كَهْفُ الْمَطَرِ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۴۷۱): دعا مخزن اجابت است همان‌گونه که ابر مخزن باران است. نیز راوی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَا يُلْحِقُ عَبْدًا مُؤْمِنًا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ» (همان، ج ۲، ص ۴۷۵): سوگند به خدا، بنده مؤمن در عرضه حاجت خود بر خدا اصرار نمی‌ورزد جز اینکه آن را برایش به جای می‌آورد. نیز امام هشتم در پاسخ به سؤال احمدبن محمدبن ابی نصر در عدم اجابت دعایش فرمود: أَخْبَرَنِي عَنْكَ لَوْ أَنِّي قُلْتُ لَكَ قَوْلًا أَ كُنْتَ تَتَّقُ بِهِ مِنِّي؟ فَقُلْتَ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ إِذَا لَمْ أَتَّقُ بِقَوْلِكَ فَبِمَنْ أَتَّقُ وَأَنْتَ حِجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، قَالَ فَكُنْ بِاللَّهِ اؤْتِقْ فَإِنَّكَ عَلَى مَوْعِدٍ مِنَ اللَّهِ أَلَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ اجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَا﴾ (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۲۸۸): امام فرمود: اگر من سخنی به تو بگویم و خبری بدهم آیا به من اطمینان داری و از من می‌پذیری؟ به او عرض کردم: فدایت شوم، اگر به سخن تو اعتماد نکنم با این که تو حجت خدا بر خلقی، پس به چه کسی اعتماد کنم؟ فرمود: اعتمادت به خدا بیشتر باشد، خدا به تو وعده داده و فرموده: ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ اجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَا﴾.

### ۳.۲. عدم اطلاق آیه با وجود قیدهای عقلی و نقلی

جمله ﴿اجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ﴾ مانند آیه ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر / ۶۰) گرچه اطلاق دارد ولی قیدهای عقلی و نقلی فراوان بر آن وارد است؛ عقل به منزله مخصص متصل است و نمی‌گذارد اطلاق نسبت به برخی موارد منعقد شود؛ اگر حکیمی به فرزندش بگوید «هر چه دوست داری از من بخواه» عقل می‌گوید مقصود از «هر چه دوست داری» خیلی چیزها را شامل نمی‌شود؛ هیچ‌یک از امور غیر مشروع و امور بازدارنده از

کمال و امور ناخوشایند برای پدر حکیم و نیز امور غیر متعارف را شامل نمی‌شود. بنا بر این، آیه کریمه گرچه در لفظ بلحاظ دعوت، مطلق و به لحاظ دعوت کننده عام است اما قیده‌های فراوان عقلی بر آن وارد است چنانچه دقت در جملات آیه نیز در این باره راه گشا است. برای نمونه به برخی از قیود عقلی و نقلی مهم که اطلاق آیه کریمه را محدود کرده و تا اندازه‌ای شرایط استجاب دعا را به لحاظ دعا کننده و محتوای دعا مشخص می‌کند اشاره می‌کنیم:

#### ۱. ۲. ۳. معرفت و شناختِ داعی

دعاکننده باید واقعاً خدا را بخواند و دعایش لقلقه زبان نباشد، یعنی از صمیم دل خدا را بخواند و بداند که همه علل و اسباب به دست اوست. این نکته از جمله ﴿إِذَا دَعَانِ﴾ فهمیده می‌شود؛ ابتدا فرمود دعای دعاکننده را اجابت می‌کنم سپس فرمود وقتی مرا بخواند. اگر جمله دوم نبود، عبارت کامل بود. پس ذکر آن برای این است که بگوید واقعاً وقتی مرا بخواند دعوتش مستجاب است. به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی اگر کسی بگوید «به حرف ناصح یعنی خیرخواه گوش کن وقتی خیرخواهی کرد» یا بگوید «دانشمند را احترام کن اگر دانشمند است» معنایش این است که اگر حقیقتاً خیرخواه است به حرفش گوش کن یا اگر حقیقتاً دانشمند است به احترامش کن. اگر دعا کننده، دعا کند ولی توجهش به علل و اسباب طبیعی یا امور وهمی باشد، چنین دعائی، در واقع خواست از خدا نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۲، ۳۳).

از اینجا بدست می‌آید که دعایی که خدا وعده استجابتش را داده، دعایی است که بر معرفت مبتنی باشد. آن کس که فقط خدا را می‌خواند و علل و اسباب را مستقل نمی‌داند مقام والایی در توحید دارد. روایاتی که به اقبال قلب و یقین به اجابت توصیه می‌کند: «إِذَا

دَعْوَتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ» (کلینی، ۱۴۰۴ق، ۲، ۴۷۳) و نیز روایاتی که اجابت دعای صاحب قلب قاسی و قلب لاهی را نفی می‌کند «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبِ قَاسٍ» (همان) به همین شرط نظر دارند؛ یعنی کسی که تمام توجهش به خداست و یقین دارد که او می‌تواند اجابت کند دعایش مستجاب است. البته این شرط کافی نیست گرچه لازم است.

### ۲.۲.۳. هماهنگی با خواست‌های فطری داعی

دعا باید با خواست فطری دعاکننده هماهنگ باشد، یعنی اگر حجاب‌ها کنار رود و واقع و حقیقت معلوم شود، خواست دعاکننده تغییر نکند. بسیار اتفاق می‌افتد که فرد از خدا حاجتی می‌خواهد که اگر از حقیقت و سرانجام آن آگاه باشد، آنرا نمی‌خواهد. مثلاً از خدا مال و ثروت می‌خواهد ولی خدا دعایش را مستجاب نمی‌کند، زیرا می‌داند مال و ثروت او را گمراه می‌کند و به سوی جهنم می‌برد، چنین دعائی خواست فطری و واقعی او نیست بلکه از سر نادانی است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۳۸). به بیان دیگر خداوند دعای خیر را اجابت می‌کند و دعای خیر به وجود مصلحت منوط است و معنای «اجیب دعوة الداع...» این نیست که هر کس هر چه بخواهد نصیبش می‌شود بلکه این است که دعای مصلحت دار را جواب می‌دهم و آن دعایی که دعاکننده هم در دلش اجابت آن را در صورت مصلحت می‌خواهد. البته تشخیص مصلحت هم با علام الغیوب است نه با دعاکننده که علمش نسبت به جهلش بسیار بسیار اندک است و به تعبیری باید دعا مقید به مصلحت باشد.<sup>۱</sup>

۱. «معنا هذه الآية أنني أجيب دعوة الداعي إذا دعاني على الوجه الصحيح، و بالشرط الذي يجب أن يقارن الدعاء؛ و هو أن يدعوا باشتراط المصلحة» (سید مرتضی علم الهدی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ۴۹۸).

این شرط که اجابت دعا، به مصلحت منوط است مقتضای حکم عقل است با توجه به صفات و اسمای حسناى پروردگار؛ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ (اعراف/۱۸۰): برای خدا اسماء حسنی است خدا را به وسیله آنها بخوانید. عقل این را درک می کند که خدای متّصف به صفات جمال و جلال، آنچه را که به صلاح بنده مؤمن اوست انجام می دهد.

البته با توجه به روایات و سیره، در بسیاری موارد «صلاح» گفته شده، ظاهراً در محروم کردن از امور جذّاب دنیوی است؛ اکنون در همین قسمت به برخی از آن موارد اشاره می کنیم: الف) کم بها بودن دنیا: طبق آموزه های قطعی کتاب و سنت، حیات دنیا در مقایسه با حیات اخروی بسیار ناچیز و گذراست و حیات دائم و مستقر حیات اخروی است: ﴿يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾ (غافر / ۳۹) به این جهت، پروردگار حیات آخرت را برای انسانها اختیار نموده و به خوشی و لذایذ دنیا عنایتی ندارد: ﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (انفال/۶۷).

ب) مانع بودن جذایب های دنیا از کمال واقعی: خدا چنین مقرر نموده که انسان بدون رنج و زحمت و کاستن از لذایذ و جذایب های دنیا به سعادت اخروی نمی رسد و حتی پیامبران که مقرّبان درگاه باری تعالی هستند، از این تقدیر مستثنی نیستند و باید این مسیر را طی کنند و بطور کلی خلقت انسان در دنیا آمیخته با رنج است ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ (بلد / آیه ۴).

ج) بازماندن از سعادت اخروی: در بسیاری از موارد که آدمی برای نیل به منافع دنیوی خدا را می خواند مصلحتش در عدم اجابت است؛ زیرا اگر اجابت شود از مقامات و سعادت اخروی باز می ماند؛ آنگونه که از قرآن و سنت بدست می آید و تجربه قطعی آن را تأیید می کند اکثریت قاطع انسانها وقتی به رفاه می رسند و از زندگی موسع برخوردار

می گردند، سرگرم زندگی مادی می شوند و از آخرت و طی کردن مسیر کمال بازمی مانند. وقتی ثروتی به چنگ می آورند، خود را بی نیاز می پندارند و طغیانگر می شوند: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِفٌ﴾ (علق / ۶-۷) و از مسیر بندگی باز می مانند و حقوق مالی خود را ادا نمی کنند.

د) زیان بار بودن استجاب: از آنجا که حضرت حق، علام الغیوب، حکیم، رحیم، کریم، حنان و منان نسبت به بنده مؤمن است، در موارد یاد شده، عین خواسته اش را بر نمی آورد؛ چنانکه پدر مهربان و حکیم که از روحيات فرزند خود با خبر است و می داند بر آوردن خواست هایش به زیان اوست، اجابت نمی کند.

### ۳.۲.۳. هماهنگی با سنت های الهی

دعا باید با سنت های الهی سازگار و هماهنگ باشد؛ خداوند انسان را آفریده و در زمین مستقر نموده تا از راه کوشش، به صفات انسانی و الهی که سعادت ابدی را در پی دارد برسد. رسیدن به سعادت ابدی بدون کسب کمالات نفسانی و ملکات اخلاقی که از راه اعمال اختیاری حاصل می شود، ناممکن است؛ کسب مقامات نفسانی و ملکات اخلاقی چون صبر، حلم، شهامت، ایثارگری و تقوی، بدون رنجها، محنتها، محرومیتها، مصیبتها، گرفتاریها، بیماریها و در یک کلمه انواع فقدانها، معنا ندارد.<sup>۱</sup> حال اگر هر دعایی از بنده مؤمن مستجاب باشد، و بنده مؤمن تمام کمبودهای خود را بتواند با دعا رفع نماید، جایی برای این فقدانها باقی نمی ماند و در نتیجه کمالات نفسانی و صفات جمیل انسانی هیچگاه جلوه نخواهد کرد. به عبارت دیگر، گرفتاریها، مصیبتها، مرگها، بیماریها، امتحانات و صبر ورزی برای نیل به

۱. ناگفته نماند که همانگونه که کسب کمالات نفسانی و ملکات اخلاقی از راه اعمال اختیاری حاصل می شود، افعال اختیاری در پی حصول کمالات و ملکات، به سهولت انجام می گیرد.

مقامات معنوی، لازم لاینفک این عالم و از سنت‌های خداست. دعا برای پیش نیامدن این‌ها، مقابله با سنت‌های الهی است.

همینطور اگر بنا باشد دعای بندگان در همه امور مقبول درگاه حضرت حقّ واقع شود و همان را که او می‌خواهد نصیبش شود، با نظام علیّ و معلولی حاکم بر این جهان ناسازگار می‌شود و نظام این جهان برهم می‌ریزد: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ (مؤمنون / ۷۱). طبق تعلیمات قرآن و سنت، اراده خدا بر این تعلق گرفته که امور این عالم از طریق علل و اسباب انجام گیرد<sup>۱</sup>، کسی که می‌خواهد در یکی از رشته‌های علوم دانشمند تراز اول شود باید تلاش کند و کسی که می‌خواهد صاحب فنّ و حرفه‌ای شود باید تجربه بیاموزد و همینطور در هر امری از امور. دعا برای رسیدن به این امور بدون تلاش، با سنت الهی سازگار نیست البته دعا در این امور، راه و اسباب را فراهم می‌کند. بلکه چه بسا استجاب دعا در همه امور مادی و دنیوی به تعارض بینجامد به عنوان مثال افرادی از خدا می‌خواهند که در فلان مرکز رئیس شوند در حالیکه آن مرکز یک رئیس می‌خواهد و یا افرادی از خدا می‌خواهند این هفته باران نبارد تا به مشکل سفر و غیره بر نخورند و در همین حال در همان محل، افرادی برای رفع کم آبی دعا می‌کنند. پس عقل و نقل اطلاق جمله ﴿اجیب دعوة الداع...﴾ و آیه ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ را تقیید می‌زند.

#### ۳.۲.۴. دعای رشد دهنده

جمله ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ نیز به منزله قیدی برای «اجیب دعوة الداع...» است؛ به این معنا که غایت استجاب دعا، رشد و هدایت یابی است و آن در جایی است که دعا و خدا

۱. البته این علل و اسباب به نوبه خود به علل و اسباب غیر مادی وابسته است و همه آنها هم وابسته به حضرت حقّ اند.

را خواندن برای اهداف اخروی یا اهداف دنیوی که در مسیر آخرت جویی است، باشد. آری، همانگونه که در تفسیر کاشف آمده، دعا برای توفیق عمل خیر، هدایت، اطاعت، دوری از شرور و آفات و بلا یا که زندگی را ناگوار می‌کند و آدمی را به درجات قرب الهی، نمی‌رساند بلکه ممکن است او را از رسیدن به درجات قرب باز بدارد، مطلوب و مستجاب است و این دعای صالحان و اولیای خداست (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۲۸۶). به این جهت دعا برای دفع و رفع بلا یا و مصیبات و طلب عافیت و رزق و روزی و امثال آن بطور اکید در روایات توصیه شده است. مرحوم کلینی، گروهی از این روایات را در کافی ج ۲، باب «أَنَّ الدُّعَاءَ يَرْدُّ الْبَلَاءَ وَالْقَضَاءَ» آورده است.

### ۳.۳. دعای اولیای الهی

تأمل در دعاهای منقول از زبان صالحان و اولیاء الهی گویای این حقیقت است که آنها هرگز خدا را برای نیل به دنیا و زخارف و لذائذ آن نمی‌خواندند؛ دعای آنها غفران ذنوب<sup>۱</sup> و اسراف در امور، ثبات قدم در راه حق، نصرت بر کافران، زدودن سیئات، اعطای همسر و فرزند صالح، قبولی اعمال، رزق حسن و وسیع، رسیدن به مقام متوکلین و اهل یقین و متقین است. نیز دعاهای آنان گرفتار نشدن به مصائبی است که کیفر است و زندگی را مکدر کند و پاداشی در پی ندارد.

مقامات دنیوی و مال و ثروت و این دست امور در صورتی که در مسیر آخرت جویی نباشد، نه تنها خواست اولیاء نیست؛ بلکه منفور آنان است و به این جهت خداوند دشمنان خود مانند فرعون، هامان، قارون و امثال آنان را بهره‌مند گردانید. بالاتر اینکه دعای اولیای الهی حرف زدن با خدا و رؤیت جمال محبوب و جلب توجه اوست. اصلی‌ترین مطلوب

۱. واضح است که ذنوب در زبان معصومان عصیان و سرکشی و مخالفت امر و نهی پروردگار نیست بلکه هر نوع توجه به غیر خدا منظور است که لازمه وجود دنیوی و جسمانی انسان است.

آنها شهود مدعو است نه اینکه مدعو را برای امور دیگر بخوانند؛ چنانکه موسای کلیم به درگاهش عرض می‌کند ﴿رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ﴾ (اعراف/ ۱۴۳) و شاید مقصود از ﴿أَلْهَمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ﴾ همین باشد. (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۱۰۷) والبتّه چنین دعایی عدم اجابتش تصوّر ندارد.

#### ۳.۴. تأخیر به جهت تبدیل به احسن

دعای واقعی و برخواسته از دل، با قیود یاد شده در سطور پیشین، مستجاب است، لکن گاهی به خاطر مصالحی استجابت به تأخیر می‌افتد؛ همانگونه که بیان شد، دعا باید در مسیر عبودیت باشد و بسیار اتفاق می‌افتد که تأخیر در اجابت، به عبودت کمک می‌کند. خدا می‌خواهد بنده‌اش او را بخواند که این پیوسته خواندن خودش عبادت است و می‌تواند جانشین خواسته دعاکننده شود. بنا بر این، با تأخیر در برآوردن خواسته کوچک، پاداش بزرگتری یعنی توفیق عبادت به او داده می‌شود. «عن الصادق أنّ العبد ليدعو فيقول الله للملكين قد استجبت له ولكن احبسوه بحاجته فأنّي احبّ أن اسمع صوته وإنّ العبد ليدعو فيقول الله تبارك وتعالى عجلوا حاجته فأنّي ابغض صوته» (کلینی، ۱۴۰۷، ۲، ۴۸۹) امام صادق علیه السلام فرمود: براستی بنده دعا می‌کند، خدا به دو فرشته همراه او می‌گوید: دعایش مستجاب شد ولی حاجتش را نگه دارید و به او ندهید زیرا دوست دارم صدایش را که به دعا بلند می‌شود بشنوم و گاهی بنده‌ای دعا می‌کند، خدای بزرگ می‌فرماید: در روا کردن حاجتش شتاب کنید زیرا دوست ندارم صدایش را بشنوم.

نیز ممکن است آنچه خدا به دعاکننده می‌دهد با آنچه او می‌خواهد متفاوت باشد، آنچه خدا می‌دهد ارزنده‌تر و شایسته‌تر از خواسته دعاکننده است. آدمی برای دنیای زود

گذر و فانی دعا می‌کند و خدا از امور اخروی و باقی نصیبش می‌نماید چنانکه فرزند نابالغ از پدر کالای کم‌بهای نقد زودگذر طلب می‌کند ولی پدر به جای آن مهم‌تر و ارزنده‌تر و ماندگارتر را عطا می‌کند. مؤید این مطلب سخن رسول خداست که فرمود: ما من مؤمن دعا الله سبحانه و تعالی دعوة لیس فیها قطیعة رحم ولا اثم الا اعطاه الله بها احد خصال ثلاث: اما ان یعجل دعوته واما ان یؤخر له واما ان یدفع عنه من السوء مثلها قالوا یا رسول الله اذن نكثر» (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ص ۲۴). هیچ مؤمنی نیست که خدا را بخواند و خواستش قطع رحم و گناه نباشد جز اینکه خدا به خاطر دعایش یکی از سه چیز را به او عطا می‌کند: یا دعایش را بی‌درنگ اجابت می‌کند و یا با تاخیر اجابت می‌کند و یا از وقوع امر ناخوشایدی جلوگیری می‌کند گفتند یا رسول الله حال که چنین است زیاد دعا می‌کنیم.

#### ۴. شرط ویژه اجابت

جمله چهارم ﴿فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي﴾ است که مفسرین برای تبیین این جمله و این که برای اجابت دعاها در خود آیه شرطی قرار داده شده است، چند قول ذکر شده که می‌توان در دو نظر تجمیع کرد:

##### ۴.۱. یعنی باید دعوت‌م را بپذیرند و از من اطاعت کنند

این قول را ابتدا طبری در (جامع البیان، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۹۲) از مجاهد نقل می‌کند. پس از او مفسران بزرگ از جمله شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان به عنوان یکی از اقوال نقل می‌کنند و پس از آنها بسیاری از مفسرین آن را پذیرفته و تبیین کرده‌اند به عنوان مثال بلاغی می‌گوید: یعنی دعوت‌م را (که متضمن صلاح و سعادت و رشد آنان است) بپذیرند و این جمله به منزله شرط برای جمله قبل است به این معنا

که اجابت دعا به اطاعت از دستوراتم منوط است (طبرسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۲).

#### ۴.۲. یعنی فرمانم در دعوت به دعا را بپذیرند

حال که گفته‌ام که دعوت دعوت کننده را اجابت می‌کنم پس لازم است اقبال کنند و این خواسته را اجابت کنند و به خداوند در این وصف، ایمان و یقین داشته باشند تا به هدف برسند. این قول در المیزان (ج ۲ ص ۳۵) و الفرقان، (ج ۳ ص ۴۷) آمده و بطور مجمل در عبارات قدمای از مفسرین مانند جامع البیان و مجمع البیان نقل شده است. به نظر می‌رسد که قول اول به واقع نزدیک‌تر است به این جهت که اولاً قول دوم مستلزم تکرار است؛ زیرا در درون جمله ﴿اجیب دعوة الداع...﴾ امر به دعا و خواندن خدا نهفته است و ثانیاً در روایت می‌خوانیم: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد خدا فرمود: «مرا بخوانید تا اجابت کنم» ما دعا می‌کنیم ولی به اجابت نمی‌رسد. امام فرمود: زیرا شما به عهد خود وفا نمی‌کنید خدا فرموده «شما به عهد و پیمان با من وفا کنید تا من نیز به عهد و پیمان با شما وفا کنم» ﴿أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾ (بقره/ ۴۰) به خدا قسم اگر شما وفا کنید خدا نیز وفا می‌کند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۳۳). بطور مسلم وفای به عهد الهی طاعت خدا و انجام تکالیف است.

#### ۵. اعتقاد به اجابت

جمله پنجم: ﴿وَلِيُؤْمِنُوا بِهِ﴾ در باره این جمله نیز اقوال و برداشت‌های مفسرین مختلف است و آنها را می‌توان در سه احتمال بیان کرد:

##### ۵.۱. معنای ظاهری ایمان: اعتقاد قلبی و اقرار زبانی

از مفسران بنام امامیه کسی مطابق این احتمال نظر نداده است. دلیلش این است که در جمله قبل، امر به استجابت به معنای امر به طاعت است و سفارش به ایمان بعد از سفارش

به طاعت مستحسن نیست؛ بلکه سفارش به ایمان باید قبل از سفارش به اطاعت باشد. از مفسران غیر امامی برخی از جمله فخر رازی این احتمال پذیرفته و برای فرار از اشکال فوق به توجیه دست زده که بیانش به طول می‌انجامد (۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۲۶۰).

## ۵.۲. ثبات و مداومت بر ایمان

گروهی از مفسران از جمله (آلوسی ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۴۶ و صاحب کنزالدقائق (قمی مشهدی، ۵، ۳۱۴) گفته‌اند مقصود امر به ثبات و مداومت بر ایمان است.

احتمال سوم: مقصود ایمان و یقین به اجابت است؛ یعنی دعا کننده یقین کند که پروردگار بر خواست او قادر است و دعایش را اجابت می‌کند (گرچه عین خواسته او را برنیآورد). نظر اکثریت مفسران بنام امامی (از جمله طبرسی، طباطبایی، سبزواری) و غیر امامی (از جمله طبری که پیشگام است)، همین معناست<sup>۱</sup>. اصل در این معنا برخی روایات از اهل بیت علیهم السلام است مانند این روایت: عن الصادق -ع- أن معناه و لیتحققوا أنى قادر على إعطائهم ما سألوه (طبری، ۱۴۱۲ق، ۱، ۱۰۵) برخی روایات که می‌گویند با قلبت اقبال کن و یقین به اجابت داشته باش «إِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ۲، ۴۷۳) مؤید این معناست.

## ۶. هدف نهایی

جمله ششم: «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» رشد مقابل غی است (اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۵۴) یا مقابل عمی و ضلال است (طریحی، ۱۴۱۶، ۳، ۵۰) و غی گم کردن هدف یا گم کردن راه و هدف است و ضلال هم گم کردن راه است. بنابر این، رشد عبارت است از رسیدن به حق و راهیابی به حق. چنانکه مجمع البحرین می‌گوید: «لَعَلَّهُمْ يَصِيبُونَ الْحَقَّ وَ يَهْتَدُونَ إِلَيْهِ».

۱. و لا بد لهم من الإيمان بما يتصف به من الصفات الحسنى، و لا بد لهم من المعرفة بأنه قريب يجيب دعوة الداع.

با این بیان روشن می‌شود که جمله ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ غایت برای ﴿اجیب دعوة الداع﴾ است و این خود قرینه است بر اینکه غایت اصلی از سفارش به دعا رسیدن به حقّ و عبودیت است و آن دعایی مستجاب است که موجب دوری از بندگی نمی‌شود. به همین جهت نباید انتظار داشت که هر آنچه انسان از خدا بخواهد به او داده شود. البته معنایش این نیست که هر دعایی برای اهداف دنیوی مسموع نیست.

برای رسیدن به هدف نهایی دعا و رشد البته از این مهم نیز نباید غافل بود که دعا نیز مانند سایر عبادات آدابی دارد که توسط معصومین علیهم السلام بیان شده است. رعایت هرچه بیشتر این آداب در استجاب دعا و هدایت انسان به سوی بندگی و حیات گوارا در دنیا و بهشت و رضوان الهی در آخرت، تأثیر به سزا دارد. امکان و ازمنه خاص و استمداد از اسماء و صفات الهی و اولیای او در استجاب دعا و جلب رحمت الهی نقش مهمّ دارد؛ در روایت می‌خوانیم: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد خدا فرموده: «مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را» ما خدا را می‌خوانیم ولی اثری از اجابت نمی‌بینیم. امام فرمود: آیا به نظر شما خداوند، خلف وعده کرده و به گفته‌اش عمل نکرده است؟ عرض کرد خیر. امام فرمود: پس روی چه حسابی است و چرا اجابت نکرده؟ عرض کرد نمی‌دانم. امام فرمود: لکن من به تو خبر دهم: آن کس که دستوره‌های خدای بزرگ را اطاعت کند سپس او را از سَمَتی که صحیح است بخواند، دعایش مستجاب است. عرض کردم سَمَتِ صحیح دعا کدام است؟ فرمود: این که دعا را با حمد آغاز کنی و از نعمت‌های او نزد خودت یاد کنی و او را شکر کنی. سپس بر پیامبر اعظم درود فرستی و سپس گناهانت را یاد کنی و به آنها اقرار کنی و از آنها به خدا پناه ببری (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲،

ص ۴۸۶)¹. نیز از امام باقر علیه السلام فرمود: اولین لحظات ظهر جمعه، ساعتی است که شایسته است آدمی بر آن محافظت کند، زیرا رسول خدا فرمود: در این لحظه، هر خیری که بنده از خدا بخواهد به او می دهد.²

### نتیجه گیری

۱. جملات آیه کریمه ۱۸۶ سوره بقره همه با یکدیگر در ارتباط معنایی وثیق هستند و ارتباط کامل دارند لذا حتما باید با توجه به هم معنا شوند.

۲. در آیه کریمه، سؤال ﴿سَأَلْتُ﴾ هم با سؤال مُحَقَّق، سازگار است و هم با سؤال تقدیری و فرضی؛ یعنی کسی در باره من سؤال کند پاسخش این است. شأن نزول هم بر فرض صحت، مخصّص نیست.

۳. جمله ﴿أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ﴾ مشخص می کند که مقصود سؤال کننده، این است که بفهمد آیا خدا دقیقاً از حاجت و درخواست او آگاه است و می تواند آن را برآورده کند و نیز می فهماند که مقصود از قریب بودن خدا حضور و شهود و معیت با دعاکننده است.

۴. از جمله ﴿أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ﴾ بدست می آید که سائل در جمله ﴿وَ إِذَا سَأَلْتُ﴾ نیز موحد و مؤمن بالله است.

۵. به کار بردن کلمه «عبادی» تعلیل است برای اثبات قریب بودن خدا و مجموعاً با

هم تعلیل هستند برای اثبات مجیب بودن باری تعالی.

---

۱. عن الصادق انه قيل له في قوله تعالى «ادعوني استجب لكم» ندعوه ولا نرى اجابة قال اَفْتَرَى اللهُ عزوجل اخلف وعده؟ قال لا. قال فَمَمَّ ذلك؟ قال لا ادري. قال لَكُنِّي اخبرك من اطاع الله عزوجل فيما امره ثم دعاه من جهة الدعاء اجابه قيل وما جهة الدعاء؟ قال تبدأ وتحمدالله وتذكر نعمه عندك ثم تشكره ثم تصلى على النبي صلى الله عليه وسلم ثم تذكر ذنوبك فتقر بها ثم تستعيز منها فهذا جهة الدعاء.

۲. قال الباقر عليه السلام: اول وقت الجمعة ساعة تزول زوال الشمس الى ان تمضى ساعة يحافظ (فحافظ) عليها فان رسول الله قال لا يستل الله عبد خيرا الا اعطاه. (كليني، ۴۰۷، ج ۲، ص ۴۸۶)

۶. گرچه پاسخ به درخواست و سؤال استعطایی در آیه مطلق است؛ ولی عقل و نقل آن را مقید می‌کند یعنی برایش شرایط تعیین می‌کند که برخی شرایط از خود آیه و به صورت نقلی بدست می‌آید و برخی با تاملات عقلی حاصل می‌شوند.
۷. محتوای دعا، گاهی حاجتی جز اصل دعا و خدا را خواندن است که به شرایط منوط است ولی گاهی محتوای دعا خواندن خود خداست که در این صورت بی قید و شرط اجابت می‌شود یعنی مطلوب دعاکننده حرف زدن با خدا و اظهار بندگی یا درخواست افزایش معرفت و توفیق عبودیت است و البته این دعای اولیاء است. از سوی دیگر اگر اجابت، مطلق پاداش باشد، دعا تنها یک شرط دارد و آن این است که خدا را بخواند و در دعایش شک نوردد، زیرا دعا عبادت است و عبادت بدون پاداش نخواهد بود.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن سینا، شیخ رئیس، (۱۳۶۳ش)، **المبدأ و المعاد**، به اهتمام عبدالله نورانی، چاپ اول، تهران، ناشر: مؤسسه مطالعات اسلامی.
۳. حلی، سید ابن طاووس، رضی الدین، علی (، ۱۴۰۹ق)، **إقبال الأعمال (ط - القديمة)**، چاپ دوم، تهران، ناشر: دارالکتب الإسلامیه.
۴. اصفهانی، حسین بن محمد راغب، (۱۳۱۲ق)، **مفردات ألفاظ القرآن**، با تحقیق صفوان عدنان داودی، چاپ اول بیروت، ناشر: دار العلم - الدار الشامیه.
۵. آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ق)، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی**، چاپ اول، بیروت، ناشر: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۶. بلاغی محمد جواد، (بی تا) **آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن**، با تحقیق بنیاد بعثت، واحد تحقیقات اسلامی، چاپ اول، قم، ناشر: وجدانی.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰ش)، **تسبیم تفسیر قرآن کریم**، تنظیم و تدوین علی اسلامی، چاپ چهارم، قم، مرکز نشر اسراء.
۸. حلی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی، (۱۴۰۷ق)، **عدة الداعی و نجاح الساعی**، چاپ اول، بیروت، ناشر: دارالکتب الاسلامیه.
۹. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (۱۴۰۷ق) **كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**، با تصحیح حسن زاده آملی، چاپ اول، قم، ناشر: انتشارات وابسته به جامعه مدرسین.
۱۰. شریف الرضی، محمد بن حسین، (۱۴۱۴ق) **نهج البلاغة (للصباحی صالح)** چاپ اول، قم، ناشر: هجرت.
۱۱. الشهر و زی، شمس الدین، (۱۳۷۲ش) **شرح حکمت الاشراف**، با تحقیق حسین ضیائی تربتی، چاپ اول، تهران، ناشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۲. صادقی تهرانی، محمد، (۱۴۰۶ق)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنہ، چاپ دوم، قم، ناشر: فرهنگ اسلامی.
۱۳. صدر المتألهین شیرازی، (۱۹۸۱م)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعہ، چاپ سوم، بیروت، ناشر: دار احیاء التراث.
۱۴. طباطبائی، محمد حسین (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران، ناشر: ناصر خسرو.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۲ق)، جوامع الجامع، با تصحیح ابوالقاسم گرچی، چاپ اول، قم، ناشر: حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت.
۱۷. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت، ناشر: دار المعرفة.
۱۸. طریحی، فخر الدین، (۱۴۱۶ق)، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران، ناشر: کتابفروشی مرتضوی تهران.
۱۹. طوسی محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن با مقدمه آقابزرگ تهرانی، چاپ اول، بیروت، ناشر: دار احیاء التراث العربی.
۲۰. علم الهدی، علی بن الحسین، (۱۴۳۱ق) تفسیر الشریف المرتضی المسمی بنفائس التأویل، چاپ اول، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۱. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۳۷۳ش)، کنز العرفان فی فقه القرآن، چاپ اول، تهران، ناشر: مرتضوی.
۲۲. فخر رازی محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق) التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب) چاپ سوم، بیروت، ناشر: دار احیاء التراث العربی.

۲۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، (۱۴۱۵ق) **تفسیر الصافی**، چاپ دوم، تهران، ناشر: مکتبه الصدر.
۲۴. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، (۱۳۶۸ش). **تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب**، چاپ اول، تهران، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق) **الکافی (ط - الإسلامية)** - چاپ چهارم، تهران، ناشر: دار الکتب الإسلامية.
۲۶. مظفر، محمد رضا، (۱۳۵۷ش) **المنطق**، چاپ سوم، نجف اشرف، ناشر: انتشارات نعمان.
۲۷. مغنیه، محمد جواد، (۱۴۲۴ق) **تفسیر الکاشف**، چاپ اول، قم، ناشر دارالکتب الاسلامی.